

www.ketab.ir

شهید داریوش رضایی نژاد، دانشمند هسته‌ای
به روایت دکتر شهره پیرانی (همسر شهید)
به قلم مهدیه عین‌الاهی



ایک یادگار در خندان ایلیوط



اشارات روایت فتح

هرگونه بهره برداری مکتبی، صوتی، تصویری و نرم افزاری
(شبکه های اجتماعی، پادکست و ...) از کل اثر مجاز نیست
(استفاده تبلیغی و ترویجی کوتاه بلامانع است)

لابه لای درختان بلوط

شهید داریوش رضایی نژاد، دانشمند هسته ای
به روایت دکتر شهزاد پیرانی (همسر شهید)
به قلم مهدیه عین اللهی

نوبت چاپ: دوم، ۱۴۰۳، شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

ویراستار: لیلی زهدی

محقق: مهدیه زکی زاده

خطاط: فرزانه مردی

طراح جلد: مهدی آریان

لینتوگرافی و چاپ: گل و پری

قیمت: ۱۰۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۳۰-۶۵۱-۶

حقوق چاپ و نشر برای روایت فتح محفوظ است

پیرانی، شهره، ۱۳۵۸ -

لابه لای درختان بلوط: شهید داریوش رضایی نژاد، دانشمند هسته ای به روایت دکتر شهزاد پیرانی (همسر شهید) / به قلم مهدیه عین اللهی، ویراستار لیلی زهدی.
تهران: انتشارات روایت فتح، ۲۰۰۱۴۰۳ ع. - مصور.

ISBN: 978-600-330-651-6

وحدت فهرست نویسی: لیلی

هنران دیگر: شهید داریوش رضایی نژاد، دانشمند هسته ای به روایت دکتر شهزاد پیرانی (همسر شهید).

موضوع: رضایی نژاد، داریوش، ۱۳۵۶ - ۱۳۹۰.

موضوع: پیرانی، شهره، ۱۳۵۸ - - خاطرات

موضوع: سازمان انرژی اتمی ایران - - شهیدان

موضوع: Martyrs -- Organization of Iran -- Atomic Energy

موضوع: همسران شهیدان - - ایران - - خاطرات

Martyrs' spouses -- Iran -- Daughters

فریبانان تروریسم - - ایران

Victims of terrorism -- Iran

شناسه افزودن: عین اللهی، مهدیه، ۱۳۷۲ -

ردیفی کنگر: DSR۱۶۶۸

ردیفی دیویی: ۹۵۵/۰۸۲۵:۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۸۸۲۹۲۸

دقتر: ۸۸۸۰۹۷۴۸، فروشگاه: ۸۸۸۹۷۸۱۴، پخش: ۸۸۸۵۳۹۰۸

نشانی: تهران، میدان فردوسی، خیابان شهید سپهبد قرنی، شماره ۱۶

www.revayatfath.ir

❖ مقدمه

کتاب تمام شده است. تمام فصل‌ها را بسته و باز نویسی‌های لازم را انجام داده‌ام. فقط مانده است مقدمه. دلم می‌خواهد پرگویی کنم. قاعده خلاصه همیشه سخت است. بعد از نوشتن دائم مرور می‌کنی که کاش فلان چیز را هم گفته بودم. می‌روم به صفحه اینستاگرام خانم پیرانی. پست چند روز پیش‌شان را می‌خوانم. مثل همیشه خطاب به شهیدشان نوشته‌اند: «سه‌شنبه است. ۲۸ تیر سال ۱۳۹۰. چند روز قبل از شهادتت. ساعت همیشه است و به خانه نیامده‌ای. من مشوشم، نکند اتفاقی برایت افتاده باشد. به خصوص که تلفن همراهت هم خاموش است. آرمیتادم به ثانیه بهانه‌ات را می‌گیرد. همین بیشتر کلافه‌ام می‌کند. همان جا وسط واگویه‌های ذهنی‌ام با خودم می‌گویم، اگر اتفاقی برای داریوش بیفتد من با این همه وابستگی آرمیتا چه کار کنم؟ بعد

از دو ساعت پیامی از تو دریافت می‌کنم. نوشته‌ای پیش دکتر عباسی^۱ بوده‌ای و داری به سمت خانه می‌آیی. خیالم کمی راحت می‌شود. می‌رسی. می‌گویم چه بی‌خبر رفتی؟! می‌گویی فرصت نبود خبرت کنم. دکتر از من و مهندس (یکی از همکارهایت) خواسته بود برویم تا سانتریفیوژهایی را که سازمان انرژی اتمی به تازگی خریده است بازرسی کنیم. اینجا، تو که کمتر پیش می‌آمد هیجان زده شوی، صدايت پر از هیجان می‌شود. می‌گویی در بررسی متوجه شدیم در بدنه سانتریفیوژها بمب‌هایی به اندازه عدس و بسیار حرفه‌ای تعبیه شده است تا هنگامی که می‌خواهند با دور تند بچرخند منفجر شوند و زنجیره انفجاری ایجاد کنند. توان بمب‌های کوچک را کشف کرده و جلوی یک خرابکاری عظیم را در صنعت هسته‌ای گرفته بودی داریوش! کی؟ درست پنج روز قبل از شهادت! همان موقع که تازه اقدامات خرابکارانه را در صنعت هسته‌ای با ترور دانشمندان هسته‌ای آغاز کرده بودند. می‌خواستم مثل همه سال‌های گذشته پس از تو از خیر بازگو کردن این یکی هم بگذرم، اما فکر می‌کنم ممکن است هیچ وقت فرصت بازگو کردن شان را پیدا نکنم و نسل‌های بعد باید خیلی خوب تو را بشناسند.»

ناراحتی‌شان ناراحتی امشب من از معرفی شهید رضایی نژاد است. کاش می‌شد خیلی بیشتر گفت و خیلی بیشتر دانست. نکند زوایای مهمی از معرفی شهید باقی مانده باشد؟ یک سال و خُرده‌ای می‌شود که با خانم پیرانی تعاملی نزدیک دارم. ماجرای نوشتن زندگی‌شان بر می‌گردد به «پروژه سینمایی

هناس». به دعوت استاد بزرگوارم جناب آقای احسان ثقفی در نگارش فیلمنامه زندگی شهید داریوش رضایی نژاد همکاری داشتیم. زاویه‌ای از زندگی‌شان را روایت کردیم که در زمان محدود به پرده سینما بگنجد. همین جاسپاسگزاری‌ام را بابت سعادت‌ی که نصیبم کردند تقدیم‌شان می‌کنم. همکاری‌ای که موجبات دوستی من را با خانم دکتر شهره پیرانی عزیز فراهم آورد و پس از آن اعتماد ایشان را برای نگارش مستند داستانی زندگی همسر عزیزشان رقم زد. این بار زاویه روایت را کمی تغییر دادم و از جغرافیایی دیگر به آن پرداختم. از زنانی گفتم شبیه شهره که همسران‌شان شهید راه مقاومت شدند. یکی در جنگ رودر رو و دیگری در عصری که در میان تنگنای بی‌انتهای تحریم‌ها، برای پیشرفت و وطنش تلاش می‌کرد. حالا این عزیزان روبه‌روی هم قرار گرفته‌اند، گویی که هموطن‌اند و برای هم سراسر درک و فهم.

خانم پیرانی عزیز، خواهر بزرگوارم دست‌تان را می‌بوسم و در مقابل صبر شما و آرمیتای نازنین تعظیم می‌کنم. ان‌شاءالله که در این اثر توانسته باشم گوشه‌ای از مظلومیت شهید عزیزمان را بیان کرده باشم و قدری از حق مطلب ادا شده باشد.

همچنین از انتشارات روایت فتح بابت فرصتی که برای ادای این دین در اختیارم قرار داد و از تلاشی که برای چاپ این اثر و رسیدن آن به دست مخاطبان هم‌زمان با پخش فیلم هناس داشت کمال تشکر را دارم.